

پاسخ «شبه انتقاد»

در شماره هشتم از سال هفدهم، مقاله فاضل محترم آقای پژمان بختیاری درج شده. جناب ایشان در مقدمه کوششهای نگارنده را درباره حواشی و توضیحات برهان قاطع ستوده‌اند. توجه و لطف ایشان موجب سپاسگزاریمست. آقای پژمان ضمناً بر دو نکته «شبه انتقادی» فرموده‌اند:

۱- «ریو» و «ریونیز» - ایشان نوشته‌اند، «آقای دکتر... در صفحه ۹۳ شماره ۴ درباره نام یکی از دلاوران ایرانی که صاحب فرهنگ (یعنی برهان) آنرا بصورت «ریونیز» بروزن پیش خیز» ضبط کرده است. مرقوم فرموده‌اند که مؤلف در اینجا دو کلمه «ریسو» و «نیز» را در شعر فردوسی یک کلمه خوانده دچار اشتباه شده است...»

نمی‌دانم ایشان توجه فرموده‌اند که این عبارت از مقاله آقای علی اصغر حکمت است که در صفحات هفتاد و هشت - نود و شش مقدمه جلد اول درج شده، و نام نویسنده در صدر صفحه هفتاد و هشت مندرج است و در پایان مقاله هم در حاشیه نوشته شده: «پایان مقاله آقای حکمت». اگر بدین نکته توجه داشته‌اند چرا آن را باین جانب اسناد داده‌اند؟ اما نظر نگارنده در مسأله مورد بحث در تعلیقات برهان - که گویا متأسفانه بنظر آقای پژمان نرسیده - نقل شده است.

در جلد پنجم برهان صفحه ۲۵ چنین نوشته شده:
«صفحه» نود و سه، سطر ۳، آخر حاشیه ۲ افزوده شود،
«و مؤلف برهان هم ذیل «ریو» گفته، و نام پسر کیکاوس هم هست که داماد طوس بود و بر دست فرود بن سیاوش کشته شد. قول نویسنده محترم مقاله ۱ مورد تأمل است، چه فردوسی در جای دیگر گوید،

جز از «ریونیز» آن گو تا جدار سز دگر نباشد یک اندر شمار.

و در اینجا «نیز» را بمعنی همچنین نمی‌توان گرفت. در فهرست شاهنامه ولف هم دو ماده آمده: «ریوتیز Rêvtiz» و ارجاع به ریونیز کرده. در «ریونیز Rêvniz» گوید، «پسر کیکاوس...» ۲ یوستی هم در نام نامه ایرانی ص ۲۶۱ آرد؛ Rêvniz پسر شاوران، برادر زنکه Zengeh پسر کیکاوس (فردوسی ۲، ۲۶۸۰، ۴۱۱۳۳، ۱۰، ۳۰۵۷)، پسر زراسپ Zarasp قهرمان عصر لهراسب (فردوسی ۴، ۳۴۶، ۳۵۲، ۸۱۳، ۸۶۵). سپس برای تأیید لغوی در همان صفحه افزوده شده: «راونیز Râwniz (Rêwniz) نام موضعی است در ناحیه ارغیان Arghian در حیطه نیشابور (یا قوت)، لفظی بمعنی حیل (پارسی جدید، ریو rêw) کننده، و هم یوستی در ص ۲۶۰ نام Rew، Rêw را مخفف Rêwniz مینویسد.»

همچنین در جلد چهارم فرهنگ فارسی (اعلام) در حرف «ر» که یکسال پیش بچاپ رسیده و متأسفانه هنوز منتشر نشده، در صفحه ۶۴۰ ستون ۲ و ۱ چنین نوشته‌ایم:

«ریونیز rîvniz [قد Rêvniz] پسر کیکاوس و داماد طوس (داستان). - ضح ۵. - بمعنی اصل

کلمه را «ریو» دانند و «نیز» را قید گرفته‌اند و استناد بدین شعر شاهنامه کرده‌اند:

۱- مراد جناب آقای حکمت است. ۲- سپس ولف از شاهنامه مواردی را که این نام

آمده (و بعضی از آنها را آقای پژمان نقل کرده‌اند)، تذکر میدهد.

۳- پایان قول یوستی. ۴- یعنی تلفظ قدیم. ۵ = توضیح.

«نکبهان ایشان همی بود ریو که بودی دلیر و هشیوار و نیو»
 «بگناه نبرد ار بدی پیش کوس نکبهان گردان و داماد طوس.»
 جهانگیری این نام را ذیل «ریو» آورده و برهان هم «ریو» و هم «ریونیز» را یاد کرده، ولی فردوسی در جای دیگر گفته،

«جز از ریونیز آن گو تاجدار سزد گر نباشد یک اندر شمار.»
 و در اینجا «نیز» را بمعنی همچنین نمی توان گرفت... سپس مطالب مندرج در جلد پنجم برهان (تعلیقات) در اینجا درج شده.

بنابر این نوشته جناب آقای پژمان کاملاً مؤید نظر این جانب است (ازین جهت نیز از ایشان سپاسگزاریم).

۲- «پارسا» - ایشان نوشته اند: صاحب فرهنگ (یعنی برهان) در ترجمه لنت «پارسا» مینویسد:

«پرهیزگار و دور از معاصی و ذمایم را گویند و بمعنی پارسی هم آمده است و جمع آن پارسایان است.»

اصل مطلب بر سر همین «پارسایان» است. نمی دانیم جناب آقای پژمان این کلمه را در نسخه یا نسخی معتبر دیده اند یا خود چنین تصحیح کرده اند، و در صورت اخیر ملاک تصحیح ذوق شخصی است یا قراین و امارات؟

در نسخه قدیم و معتبر کتابخانه ملی که بتاريخ ۲۸ شوال سال ۱۰۶۳ هـ. ق. (یعنی یک سال پس از تألیف کتاب یا کمتر) در حیدرآباد دکن (محل تألیف کتاب) نوشته شده و با احتمال قوی بنظر مؤلف رسیده، چنین آمده: «و بمعنی پارسی هم آمده است و جمع آن پارسایان است.»

در دو نسخه خطی دیگر کتابخانه ملی و دو نسخه خطی کتابخانه لنت نامه و نسخه خطی که در تصرف این جانب (ثم) است، عین این عبارت تکرار شده. در نسخه چاپ کلکته (سال ۱۲۵۰ هـ. ق.) که بتصحیح گروهی از فضلا رسیده نیز همین عبارت مندرج است، و در نسخه چاپ کلکته (سال ۱۲۷۴ هـ. ق.) آمده: «و بمعنی فارسی هم آمده و جمع آن پارسایان است.»
 در برهان چاپ شرکت محدود نیز چنین آمده.

ما هم در متن برهان جلد اول صفحه ۳۵۰ عبارت مزبور را عیناً نقل کرده ایم. از سوی دیگر برهان عین این قول را از جهانگیری گرفته است، پس چگونه جناب پژمان می نویسد: «اولاً در فرهنگ مذکور کلمه پارسایان بکار نرفته تا محتاج بتوضیح باشد.» (۱) سپس نوشته اند: «ثانیاً اگر منظور آقای دکنر کلمه پارسایان بوده که نیازی باین اشارت نداشتند.» منظور ما «پارسایان» نبوده، بلکه «پارسایان جمع پارسا» بوده است؛ در صورتیکه محمد حسین بن خلف خود نوشته باشد: «و بمعنی پارسی (یا فارسی) هم آمده و جمع آن پارسایان (یا فارسیان) است.» آیا تذکر ما در حاشیه «پارسایان جمع پارسی است نه جمع پارسا» بیجا نیست؟
 همین مطلب از قدیم مورد توجه فاضلان شده است. در جلد پنجم برهان ص ۹۱-۹۲ نوشته ایم:

«مؤلف سراج گوید که در برهان «پارسا» بمعنی پارسی نیز آورده و گفته که جمع آن «پارسان» است. مؤلف نهج الادب پس از نقل این اعتراض گوید: «این عبارتی است غلط، هم از روی لفظ و هم از روی معنی، انتهی. ظاهراً معترض از راه راست دور بوده نمی فهمید که مؤلف برهان قاطع را زمانه دراز گذشته که روبه نقاب خفا پوشیده است و مرحله پیمای عدم گردیده، و

۱- ر.ک. مقدمه جلد اول برهان ص صد و هفده. صد و نوزده.

۲- کذا. ۳- ممکن است کسی شبهه کند که مراد مؤلف این است که پارسایان جمع پارسی است، ولی باید دانست که وی کلمه «پارسا» را شرح میدهد و یک معنی آن را پارسی می نویسد و درین صورت جایز نیست که اصل موضوع را رها کند و جمع این معنی (یعنی پارسی) را تذکر دهد.

کاتبان بی‌استعداد و ناقلان از بند دانستگی آزاد مرتبه‌ها که حصر آن نیست، نقل کلامش برداشته‌اند و بدفعات بشمار نگاشته، شاید که خطای آنها باشد. برهان «و جمع آن پارسیان می‌آید» نگاشته باشد چه در نسخه‌هایی که نزد حقیق موجود و مشهورند همین است، و در چهارنگیری و انجمن نیز «و بعضی ناقلان پارسان» نگاشته باشند، و بر همین غلط قافله در قافله رفتند تا در بعضی نسخ همچنان ماند. گناه برهان چیست و جرّمش چه؟... (نهج‌الادب ص ۲۲۱).

آقای پژمان سپس مرقوم داشته‌اند، «ثالثاً حافظ پارسیان را در مقابل تازیان بکار نبرده و مرحوم قزوینی هم چنین چیزی نوشته‌اند...»

در باره مطلب اول - که حافظ پارسیان را در مقابل تازیان بکار برده یا نبرده ذیلاً بحث خواهیم کرد، اما اینکه می‌فرمایند، «مرحوم قزوینی چنین چیزی ننوشته» تصور میکنم جناب ایشان فقط بذیل صفحه ۲۴۷ دیوان حافظ مراجعه فرموده‌اند و چیزی درین باب نیافته‌اند! ما در همان حاشیه نوشته‌ایم: «رک. فهرست همان کتاب ص ۳۹۴». حق آن بوده که لااقل لطفی می‌فرمودند و بدین فهرست رجوع میکردند. مرحوم قزوینی در «فهرست اسامی امکنه و قبایل» صفحه ۳۹۴ صریحاً نوشته‌اند،

«پارسیان، یعنی اهل پارس، در مقابل تازیان، ۳۵۹» ۱. فرضاً «شبه غفلی» شده‌و این جمله را در فهرست ندیده‌اند، پس دیگر چرا مرحوم قزوینی را بباد «شبه انتقاد» می‌گیرند و مینویسند، «اما راجع باستناد ایشان بقول شادروان قزوینی باید عرض کنم که مرحوم علامه اشتباه کرده‌اند و استشهد بقول اونیز صواب نبوده است، چه هر کس اندک آشنایی بریزه کاری‌های شعر فارسی داشته باشد، می‌داند که حافظ کلمه «تازیان» را در آن بیت در مقابل گرانباران گذارده و بمعنای دیگر آن لغت یعنی «عربان» مطلقاً التفات نفرموده است. تازیان در لغت بمعنی تاخت کنان و قصد کنان و معانی دیگر از این قبیل ضبط شده است و در شعر غالباً بمعنی یکه سوار، سبک بار، تیزرو و شتابان بکار رفته...»

در اینجا باید گفت، هر کس اندک آشنایی بدستور زبان فارسی داشته باشد، می‌داند که حافظ نمی‌تواند «تازیان» را در مقابل «گرانباران» بگذارد. اینکه در لغت «تازیان» را بمعنی تاخت کنان و قصد کنان آورده‌اند، صحیح است و شتابان (و تیزرو و سبکبار) نیز صحیح است، اما بمعنی «یکه سوار» (صفت) صحیح نیست. توضیح آنکه «تازیان» دو محمل در فارسی دارد، الف - مشتق از «تاختن» و «تازیدن» و الف و نون آن علامت قید حال است. اینک بشواهدی که جناب پژمان آورده‌اند توجه فرمایید،

- | | |
|------------------------------------|--|
| رود تازیان سوی توران زمین | کند خارسان مرز ماچین و چین. (شاهنامه) |
| (قید برای «رود») | |
| زان سپس کل سال سلطان، جنگه را | تازیان شد سوی بلخ از مولتان. (فرخی) |
| (قید برای «شد») | |
| همی تازیان از پیش میدویدند | که جو خورده بود از کف مرد و خوید. (سمعی) |
| (قید برای «می‌دوید») | |
| اینک شواهد دیگر، | |
| تازیان و روان همی آمد | همچو اندر فسیله ابر بهار. (رودکی) |
| (قید برای «همی‌آمده») | |
| روز جستن تازیان، همچون نوند | روز دن چون شصت ساله سودمند. (رودکی) |
| (قید برای فعل و رابطه محدود «است») | |
| نکابوی مردم بسود و زیان | بتاب و بدو۲ هر سوی تازیان. (ابوشکور) |

۱ - مراد غزل شماره ۳۵۹ است. ۲ - نسخه بدل. بتا و مشو، بتا و مگر.

- (قید برای «بتاب و بدو»)
به پیش افکند تازیان اسب خویش
 بخاک افکند هر که آیدش پیش. (دقیقی)
- (قید برای «پیش افکند»)
بیامد هم آنکه خجسته سزوش
 بخوشی یکی راز گفتش بگوش
 که این بسته را تا دماوند کوه
همی بر چنین تازیان بی گروه. (فردوسی)
- (قید برای «همی بر»)
بشد تازیان تا بدان جایگاه
 کجا بیژن گیو کم کرده راه. (فردوسی)
- (قید برای «بشد»)
۱

حال که ثابت شد «تازیان» بمعنی مذکور است، گوییم که قید نمی تواند اسم یا صفت بجای موصوف قرار گیرد و بنا برین نمی تواند فاعل و مسند الیه محسوب شود، و حال آنکه در مصراع حافظ: «تازیان را غم احوال گرانباران نیست» «تازیان» مسند الیه است. ایشان از نوشته های خود نتیجه گرفته و بیت حافظ را چنین معنی فرموده اند:

«بنا بر این نظر خواجه نیز بهمین کلمه و صفت فاعلی تند روان و شتابندگان بوده و فرموده است تازیان (تیز روان) ب فکر گرانباران (وایس ماندگان) نیستند، ای پارسایان مرا بدعای خیر یاری کنید، یا ای درویشان نفسی همراه من کنید تا از یزد بشیراز روم و از زندان اسکندر بملک سلیمان نقل کنم.»

بنا بر آنچه مرقوم داشته اند، پیداست که ایشان کلمه «تازیان» را صفت و الف و نون آنرا جمع گرفته اند بمعنی تیز روان. درین قول چند نظر است:

۱- قول اخیر ایشان با قول قبلی که چند سطر قبل نوشته اند (صفت فاعلی) متناقض است، چه در صفت فاعلی الف و نون علامت صفت فاعلی است که در اصل برای مفرد آید، مردی خندان، چشمی گریان، آنتشی سوزان.

۲- اگر هم آنرا جمع بگیریم، لابد مفرد آن «تازی» است، و تازی در زبان پارسی یا بمعنی سگ است و یا عرب. لابد مفهوم اول درینجا مراد نیست و در صورتی که مفهوم دوم منظور باشد، فهو المطلوب. اما اگر «تازی» را بتهنایی بمعنی «تازنده» (در حال صفتی نه قیدی) میدانند، خواهشمند است شواهد این امر را برای اطلاع ارادتمندان نقل فرمایند.

۳- بنص صریح شواهدی که ایشان آورده اند و ما نیز بدانها افزوده ایم، «تازیان» همه جا قید است و نون آن علامت قید حال است نه علامت جمع، و قید هم نمی تواند مسند الیه و فاعل شود، در غیر این صورت درست مثل این است که بگوییم، «لنگ لنگان را غم احوال رھواران نیست.» زیرا لنگ لنگان قید است؟ و نمی تواند مسند الیه بشود، اما اگر بگوییم، «لنگان را غم رھواران نیست» درست است زیرا لنگان صفت است و بجای موصوف نشسته، همچنین «شاعران را قدرت تخیل بسیار است» درست نیست، زیرا «شاعران» قید است، اما اگر بگوییم، «شاعران را قدرت تخیل بسیار است» درست است، زیرا شاعران صفت است و بجای موصوف نشسته.

بد تازیان را جمع تازی بمعنی عرب بگیریم، و در این صورت از لحاظ دستور هیچ اشکالی بر بیت وارد نیست، و این کلمه هم طبق قول علامه فروزینی برابر «پارسایان» قرار گرفته.

اما اشکالی که در آخر گرفته اند مبنی بر اینکه «اگر کلمه تازیان را بمعنی عربان بگیریم شعر بی معنی خواهد شد، زیرا که در آن دوران دیگر از ترک تازی عربان آن هم در مرکز ایران

۱- برای نمونه های دیگر به لغت نامه ذیل «تازیان» مراجعه شود. ۲- دستور

زبان فارسی تألیف پنج استاد ج ۱ ص ۶۶. قیاس کنید،

لنگ لنگان قدمی برمی داشت هر قدم دانه شکر می کاشت.

۳- رجوع به تازی در برهان قاطع مصحح نگارنده و فرهنگ فارسی تألیف این جانب شود.

اثری نمانده بود تا خواجه دست استمداد بسوی پارسیان یا بقول دکتر ایرانیان دراز کند. احتیاجی بدین پندار دور نیست. جناب پژمان که خود از پیش کسوتان حافظ شناسی هستند نیک می‌دانند. دور همین مقال هم اشاره‌ای کرده‌اند که این غزل را حافظ هنگامی گفته که مدتی در یزد (زندان سکندر) مقیم بود و حکمران آن خطه «شاه یحیی» شاه یزدرا دید و حافظ مدحش گفت و او هیچش نداد، در این زمان خواجه جلال‌الدین تورانشاه عازم فارس بود و حافظ سه «تولای وزیر» دست یازیده و خواسته است همراه او بشیراز رود؛

دل از وحشت زندان سکندر بگرفت رخت بر بندم و تا ملک سلیمان بروم.

و رچو حافظ نبرمه زبیا بان بیرون همراه کوبه آصف دوران بروم.۱

اما شاه یحیی بن مشرف‌الدین مظفر بن محمد از خاندان امیر مبارزالدین محمد بن امیر شرف‌الدین مظفر بن منصور بن غیاث‌الدین حاجی بود و اجداد امیر حاجی در ضمن لشکر کشی مسلمانان بخراسان از عربستان آمدند و در خواب ساکن شدند.۲، در موقع هجوم مغول بخراسان امیر حاجی از خراسان فرار کرد و به یزد آمد.

بنابراین مراد از تازیان، خاندان شاه یحیی است و مراد از «پارسیان» یا «پارسیان» تورانشاه و اطرافیان اوست. اما آیا استعمال «پارسا» بمعنی پارسی (اهل فارس) صحیح است یا نه؟ در جواب گوئیم، آری.

اولاً از لحاظ فقه‌اللغه در صفحه ۹۲ جلد پنجم برهان نوشته‌ایم، «اما «آ» در «پارسا» از لحاظ فقه‌اللغه اشباع در Pârsa (پارسه، یارسی) (رك. پارسی) است (من باب اطلاق محل به حال) از سوی دیگر در فارسی پارسا = پارسی (= ی 1 - بدل از - آ a - در «ی» حاصل مصدر و اسم معنی، درازی = درازا، ستبری = ستبر = خنکی = خنکا) است و بیت حافظ (در صورت صحت حدس قزوینی) مؤید این قول است. ثانیاً تأیید فرهنگ نویسان - رشیدی گوید، «و بمعنی پارسی نیز گفته‌اند.» جهانگیری می‌نویسد، «دوم بمعنی پارسی آمده و جمع آن پارسیان باشد.»

و عین این قول را برهان که جناب پژمان هم نوشته‌او را معتبر می‌دانند - نقل کرده‌است.

ثالثاً - گفته همشهری حافظ، شیخ اجل سعدی مؤید این معنی است (در مدح شمس‌الدین حسین علکانی)،

پارس را نعمتی (حاکمی) از فیب فرستاد خدای

پارسایان را ظلی برآمد ممدود. ۳

(سعدی، مواعظ سعدی، تصحیح فروغی چاپ بروخیم ص ۲۴)

در مورد ارزش دیوان حافظ مصحح قزوینی و دیوان مصحح دیگران و رجحان یکی بر بقیه - که خارج از موضوع مانحن فیه است - حق داوری با جناب آقای مجتبی مینوی است که عکس‌نسخ خطی متعدد نزدیک بزمان حافظ را در دست دارند و سالهاست که بتهیة متنی انتقادی از دیوان خواجه مشغولند.

در خانمه باردیگر مراتب امتنان و تشکر خود را از توجه جناب آقای پژمان بنوشته‌های ناچیز این بنده اظهار می‌دارد.

۱ - رك. حافظ شیرین سخن ص ۳۸۸ - ۳۸۹. ۲ - تاریخ عصر حافظ. دکتر غنی. جلد اول ص ۶۲.

۳ - تعبیر پارسیان درین مورد به زاهدان - با وجود قرینه واضح «پارس» اکل از قفا و دور از ذوق سلیم است، و حاکمی ظالم را چنین ستودن از سعدی روا نیست، و آنگاه تخصیص «زاهدان» از میان اصناف مختلف مردم فارس چه محتملی دارد؟